

مناسبات اردوی زرین با آل جلایر

سجاد کاظمی^۱

◆ چکیده

با تقسیم قلمرو امپراتوری مغولان میان فرزندان و نوادگان چنگیز خان، ارتباط میان اعضای یک خاندان به عرصه روابط میان حکومت‌های مختلف انجامید. در این میان، مناسبات فرمانروایان دشت قبیچاق (اردوی زرین) با شاخه ایلخانی در ایران و به تبع آن حکومت آل جلایر به عنوان وارثان سیاسی ایلخانان بسیار حائز اهمیت است. اگر چه جلایریان به خاندان امپراتوری وابسته نبودند، اما به عنوان یکی از قبایل مغولی، هم در نخستین فتوحات چنگیز و هم در تأسیس دولت ایلخانان نقش عمده داشتند. به علاوه، آنها در مناسبات با خوانین دشت قبیچاق، جایگزین ایلخانان شدند. این پژوهش، که با روش تاریخی و با تکیه بر منابع دسته اول انجام شده است، به بررسی روابط و مناسبات اردوی زرین با حاکمان جلایری اختصاص دارد. فرض ما این است که رویکرد خوانین دشت قبیچاق در مناسبات با جلایریان، تداوم همان سیاست‌های جنگ‌طلبانه پیشین در ارتباط با ایلخانان بود. بر پایه این تحقیق، آذربایجان در محور این مناسبات قرار داشت و تبریز بارها عرصه منازعات بود. ظهور تیمور به عنوان دشمن مشترک، اگر چه می‌توانست در روابط جلایریان با اردوی زرین نقطه عطف باشد، اما طرح اتحاد میان آنان سرانجام به نتیجه نرسید و به زوال هر دو دولت انجامید.

• واژگان کلیدی

مغولان، ایلخانان، آل جلایر، مناسبات

تاریخ پذیرش مقاله: 1393/8/17

تاریخ دریافت مقاله: 1393/5/14

1. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز

sajad.kazemi1984@yahoo.com

مقدمه

ایلخانان مغول (۷۵۰-۶۵۴ ق. / ۱۳۳۵-۱۲۵۶ م.) با خوانین دشت قبیچاق^۱ یا اردوی زرین^۲ روابط گسترده و تنش‌زایی داشتند، اما در دوره آل جلایر (۸۳۶-۷۳۸ ق. / ۱۴۳۳-۱۳۳۷ م.)، سطح مناسبات و روابط بسیار کمتر بود. در واقع بخش عمده‌ای از عوامل تنش که به دوره جلایریان نیز کشیده شد، به اختلافات ریشه‌ای میان اردوی زرین با ایلخانان باز می‌گردد. این موضوع بارها به صفا‌آرایی و درگیری در نواحی مرزی انجامید. از جمله مسائل محل اختلاف، ادعای حاکمیت اردوی زرین بر آذربایجان بود، زیرا در تقسیم سرزمین‌های تسخیر شده میان فرزندان چنگیز، مرزها به طور دقیق مشخص نشده بود و به عنوان نمونه، فرمانروایان دشت قبیچاق همواره در باب آذربایجان و اران ادعا داشتند. اختلافات مذهبی و رقابت‌های تجاری نیز بر دشواری‌ها می‌افزود. تنش‌ها و درگیری‌ها بیشتر در اوایل تأسیس دولت ایلخانی، به ویژه در زمان هلاکو (۶۶۳-۶۵۲ ق.) و اباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ ق.) و اواخر دوره ایلخانی در زمان ابوسعید (۷۳۶-۷۱۷ ق.) و آریاخان (حک: ۷۳۶ ق.) به اوج رسید. با این همه، تا این زمان خوانین دشت قبیچاق نتوانستند بر مناطق ادعائی خود دست یابند. دامنه حملات به دوره

۱. قبیچاق‌ها از قبایل ترک وابسته به اوغوزها بودند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۹/۱). روس‌ها آنان را «پولتزی»، و اهالی بیژانس «کومانوی» می‌خواندند. آنان از ترکان «کمیاک» و خویشاوندان اوغوزها بودند. زمانی که اوغوزها به سال ۱۰۶۵ م. به دست بیژانس‌ها و بلغارها از میان رفتند، دیگر مرغزاران روسیه کاملاً به دست قبیچاق‌ها افتاد و آنها صاحب تمام آن دشت‌ها شدند (گروسه، ۱۳۶۸: ۳۰۷-۳۰۶). اطلاق دشت قبیچاق نیز به همین سبب است. وجود قبایل ترک همچون قبیچاق‌ها، بلغارها و اوغوزها موجب گسترش زبان و آداب رسوم ترکی در این مناطق شد، به طوری که خوانین مغولی حاکم تحت تأثیر آنان بودند (نک: همان، ۶۴۳؛ مورگان، ۱۳۷۱: ۱۷۰-۱۷۱؛ Brent, 1976: 167-169).

۲. مقصود از اردوی زرین (Golden Horde) یا به زبان مغولی آلتین اردو، امپراتوری باتو (۶۵۳-۶۲۵ ق.) در دشت قبیچاق و سایر متصرفات اوست. در مقابل، به امپراتوری برادر وی آورده «اردوی سپید» یا «آق اردو» می‌گفتند که از ساحل راست سیحون تا مصب این نهر در دریاچه آرال و تمام نواحی شرق دریاچه یعنی قزاقستان فعلی را شامل می‌شد (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۴۴).

چوپانیان و سپس جلایریان نیز رسید و از این زمان، شهر تبریز بارها تخریب و غارت شد.

روابط میان خوانین دشت قبچاق با امرای آل جلایر اگر چه محدود بود، اما از آنجا که به اعزام سفرا و نمایندگان از جانب دشت قبچاق انجامید، بسیار حائز اهمیت است. در باره این موضوع تاکنون تحقیقی صورت نگرفته است، اما از آنجا که این مناسبات ریشه در اختلافات دوره ایلخانی دارد، باید از دو مقاله مستقل یاد کرد: «تأثیر حکومت‌های ثالث بر مناسبات ایلخانان و آلتین اردو (اردوی زرین)» از جواد عباسی و مریم محمدی و «عوامل تنش در روابط ایلخانان با اردوی زرین» از علیرضا کریمی و حسین رسولی. در این پژوهش نخست به مسأله آذربایجان و اهمیت آن برای خوانین دشت قبچاق می‌پردازیم و در ادامه، روابط و مناسبات آنان را با جلایریان بررسی می‌کنیم.

اهمیت آذربایجان برای خوانین مغولی دشت قبچاق

یکی از نخستین دلایل مناقشه میان اردوی زرین و دولت ایلخانان، ادعای حاکمیت بر مناطق شمال شرقی ایران به ویژه اران و آذربایجان بود. اردوی زرین گسترش فتوحات هولاکو خان در این نواحی را تعرض به قلمرو خود تلقی می‌کرد و مدعی بود که بنا بر وصیت چنگیز خان، اران^۱ و آذربایجان به آنان تعلق دارد. در برخی منابع این دعوی به شکلی مبهم و برخی به صراحت آمده است. گفته‌اند که پس از مرگ جوچی (624 ق.)، میراث وی، شامل تمام ممالک قبایل ترکستان، از خوارزم و بلغار^۲ و

1. اران نواحی میان آذربایجان و ارمنستان است و شهرهای عمده آن عبارتند از گنجه، شروان و بیلقان.

2. از شهرهای مرکزی روسیه که اکثراً مسلمان بودند و نباید با بلغارستان امروزی اشتباه شود.

برطاس^۱ و سقلاب^۲ و تا حدود روم، به پسرش باتو (653-625 ق.) رسید (جوزجانی، 1363: 175/2؛ رشیدالدین، 1374: 521/1؛ بناکتی، 1348: 394؛ مستوفی، 1364: 585؛ خواندمیر: 1380: 741/3)، اما جوینی با صراحت بیشتری آورده است: «چنگیز خان پسر بزرگ توشی (جوچی) را از حدود قیالیق^۳ و خوارزم تا اقصای سقسین^۴ و بلغار و از آن جانب تا آنجا که سم اسب تاتار رسیدست بدو داد» (جوینی، 1385: 31/1). در زمان چنگیز خان، سم اسب تاتار تا اران و آذربایجان نیز رسید؛ به همین سبب، گویا ادعای اردوی زرین بی دلیل نبود. در ضمن، تا پیش از تأسیس دولت ایلخانی، مالیات این نواحی نیز به خان اردوی زرین یعنی باتو پرداخت می‌شد (همان: 245/2-244)، یا «هر ولایت که در ایران در ضبط مغول آمده بود، او (باتو) را از آن نصیب معین بود...» (جوزجانی، 1363: 176/2).

به گفته و صاف، از اطراف قیالیق و خوارزم و اقصای سقسین و بلغار تا دربند باکویه به نام جوچی بود و ماورای دربند که دمرقپق می‌گفتند، موضع اردوگاه زمستانی وی بود و خاندان او گاه تا اران نیز تاخت و تاز می‌کردند و می‌گفتند که اران و آذربایجان نیز جزء قلمرو آنان است (وصاف الحضرة، 1383: 36-35). شبانکاره‌ای با صراحت بیشتری آورده است: «چنگیز خان ممالک قفجاق و الانان^۵ و روس و بلغار و آن اطراف تمامت به سرحد گرج و فرنگ و تفلیس و آذربادگان رسد به وی (جوچی) داده بود» (شبانکاره‌ای، 1381: 245/2).

1. ناحیه‌ای در شمال دریای خزر واقع در کنار رود ولگا.

2. نواحی بلغارستان امروزی.

3. از شهرهای ترکستان شرقی در حدود کاشغر و ختن.

4. شهری در شرق دریای خزر و در حوالی رود ولگا.

5. سواحل غربی دریای خزر تا کرانه‌های شرقی دریای سیاه را گویند.

بنابراین، ادعای اردوی زرین در باب اران و آذربایجان بی‌راه نبود، اما حملهٔ هلاکو خان به ایران به سال 651 ق. و تأسیس دولت ایلخانی از گسترش نفوذ آنان در این نواحی جلوگیری کرد. از این پس، خاندان باتو، تبریز و مراغه را ادعا کردند (رمزی، 1423ق: 408/1) انتخاب مراغه به عنوان پایتخت، به هلاکو خان امکان می‌داد تا حرکات دشمن قبچاق را زیر نظر داشته باشد (ساندرز، 1361: 128).

یکی از دلایل اهمیت آذربایجان، هم برای اردوی زرین و هم برای ایلخانان، موقعیت سوق الجیشی و رونق تجاری آن بود. با سقوط بغداد در سال 656 ق. و انتخاب مراغه به عنوان پایتخت و سپس انتقال آن به تبریز در دورهٔ اباخان (680-663 ق.)، راه تجاری عراق به هندوستان از رونق افتاد و نواحی شمال شرق ایران با مرکزیت تبریز، مهم‌ترین مرکز تجاری میان هندوستان و استانبول شد. به نوشتهٔ مارکوپولو، که حدود 16 سال پس از سقوط بغداد از شهر تبریز دیدن می‌کرد: «این شهر از همه پر جمعیت‌تر و آبادتر است... در کارخانه‌های آن پارچه‌های ابریشمی و زری‌های قیمتی می‌بافند. موقعیت تجاری این شهر به قدری خوب است که بازرگانان از همه طرف، از هندوستان و بغداد و موصل و هرمز برای خرید و فروش به آنجا می‌آیند... بازرگانانی که با خارجه دادوستد می‌نمایند زود متمول و متمکن می‌گردند» (مارکوپولو، 1350: 32-31؛ گابریل، 1381: 138-137). همچنین به گزارش اودریک فن پوردنو¹ (1331-1286م.) راهب و سیاح مسیحی که در سال 720 ق. 1320م. در تبریز به سر می‌برد: «تبریز بزرگترین بازار مکاره است و درآمدش از محل داد و ستد به اندازه درآمد تمام فرانسه است» (گابریل، 1381: 138).

1. Odorich Von Portenau

تبریز بر سر راههای تجاری عمده دشت قیچاق، خوارزم، عراق، مصر و دریای مدیترانه نیز بود و اروپا را به آسیای مرکزی و شرقی متصل می‌کرد و به ویژه در ارتباط تجاری میان دشت قیچاق و مصر که در مقابل ایلخانان، متحد سیاسی نیز بودند، اهمیت بسیار داشت و یکی از اهداف اردوی زرین، تسلط بر این مسیر تجاری سودآور بود. در اوایل استقرار ایلخانان در ایران، برکه خان (664-654 ق.) از تجارت تبریز سهمی داشت و در آنجا کارگاههای بافندگی تأسیس کرده بود (عون الهی، 1387: 64-56، 63). اقتصاد روسیه در مقایسه با ایران، قوت و ثروت چندانی نداشت و نواحی آن نه تنها به لحاظ جغرافیایی، بلکه از نظر سیاسی و تجاری نیز چندان با اهمیت به نظر نمی‌رسید، به همین سبب، اردوی زرین در سیاست خارجی همه توجه خود را به آذربایجان معطوف کرده بود، زیرا آذربایجان علاوه بر داشتن مراتع غنی، نقطه تلاقی مسیرهای تجاری نیز به شمار می‌رفت (Halperin, 1983: 244, 251).

خان دشت قیچاق به حمایت از تجار داخلی و خارجی به ویژه جنوایی‌ها پرداخت. بنادر کریمه و کافا با نظارت اردوی زرین در اختیار آنان بود و از امتیازات تجاری در این بنادر بهره‌مند می‌شدند (Waugh, 2009: 174-75) آنها از دشت قیچاق و از راه قسطنطنیه، به مصر برده صادر می‌کردند و انواع پوست‌های قیمتی و غلات قیچاق نیز به شهرهای اروپای باختری می‌رسید (ساندرز، 1361: 130؛ کریمی و رسولی، 1392: 15-14). به نوشته مورگان، حکومت مصر به سرزمین اردوی زرین به عنوان منبع اصلی تأمین سربازان مملوک سخت وابسته بود، اما ایلخانان راههای ارتباطی ایران، عراق و آناتولی را در اختیار خود داشتند و همواره در صدد بودند از ارتباط میان دشت قیچاق و مصر جلوگیری کنند، اما راه دریایی قسطنطنیه این مشکل را حل می‌کرد. به نظر او،

حمله جانی بیگ (758-742 ق.)، خان دشت قباچاق به تبریز بدین سبب بود که ترکان عثمانی با تصرف داردانل در سال 756 ق. / 1355 م. ارتباط اردوی زرین را از راه دریا با مصر قطع کرده بودند (مورگان، 1371: 189).

اما از دیدگاه ساندرز (1361: 257) که نظر مورگان را نپذیرفته است، آذربایجان از آغاز، محل نزاع دشت قباچاق و ایلخانان بود. گویا وی تأثیر مسائل سیاسی را در تغییر مسیرهای تجاری میان دشت قباچاق و مصر در درجه دوم اهمیت قرار داده است. بدون تردید یکی از دلایل گسترش تجارت از راه قسطنطنیه به مصر، به سبب تسلط ایلخانان بر مسیر تجاری تبریز بود، زیرا از همان آغاز، با بروز اختلاف و درگیری میان هلاکو و برکه فعالیت تجاری قباچاقیان در تبریز متوقف شد و هلاکو خان اموال آنان را مصادره کرد و بسیاری را به قتل رساند (وصاف الحضرة، 1383: 36). همچنین در زمان جانشین وی اباقخان، کارگاه‌های بافندگی برکه در تبریز تخریب شد (عون الهی، 1387: 56). چنین به نظر می‌رسد که تبدیل دو بندر کریمه و کافا به مراکز تجارت برده نیز بی‌تأثیر از این عوامل نبوده است، زیرا این دو شهر نیز از مراکز صدور برده به مصر بودند.

علاوه بر اهمیت سیاسی و اقتصادی آذربایجان، عوامل دیگری همچون اختلافات مذهبی نیز در تیرگی روابط میان دو شاخه حکومت مغولی بی‌تأثیر نبود. برخی از خوانین اردوی زرین مسلمان شده بودند و بنابر برخی منابع، باتو نیز گرایش‌هایی به اسلام داشته است (منهاج سراج، 1363: 176/2). برادر و جانشین وی برکه خان رسماً مسلمان شد و تعدی هلاکو به خلیفه و مسلمانان را محکوم و وی را به سبب تخریب بلاد مسلمین سرزنش کرد (رمزی، 1423 ق.: 413/1): «اگر خدای جاوید مدد کند خون آن بی‌گناهان را از وی باز خواهم» (تتوی و قزوینی، 1381: 4011/6). اقدام هلاکو در

محاکمه و اعدام چند تن از شاهزادگان اردوی زرین به اتهام جادوگری، یکی دیگر از موارد اختلاف بود و برکه خان به بقیه سپاهیان دشت قفقاز در اردوی هلاکو دستور داد به سپاه مملوکان مصر ملحق شوند (رمزی، ۱۴۲۳ق.؛ ۴۱۳/۱، ۴۲۰-۴۱۲). اختلافات ریشه‌ای و درونی میان فرزندان و نوادگان چنگیز را نیز نباید نادیده گرفت. این مسأله در زمان منگوقاآن (۶۵۷-۶۴۹ ق.) رنگ سیاسی گرفت. وی که در به دست آوردن مقام قآنی در مقابل خانواده اوکتای (۶۳۹-۶۲۴ ق.) از حمایت باتو و برادرش برکه برخوردار بود، پس از دستیابی به قدرت، علیه بانو جبهه گرفت؛ با اعزام هلاکو به ایران، ارشدیت و حمایت‌های باتو را نادیده انگاشت و فرمان حکومت بر ایران و قفقاز را برای هولاکو فرستاد. این اقدام واکنش تند اردوی زرین را در پی داشت و در طول حیات سیاسی ایلخانان، منشأ درگیری‌ها و جنگ‌های طولانی بود.

کار رقابت هولاکو و برکه سرانجام به جنگ کشید و در سال‌های ۶۶۱-۶۶۰ ق. در نبردهای متعدد میان این دو، در نهایت حوالی رود ترک^۱ به شکست هلاکو انجامید و ایلخانان حالت دفاعی گرفتند. پس از مرگ هولاکو در سال ۶۶۳ ق. برکه بار دیگر قصد آذربایجان کرد: شهرهای مرزی اران و گرجستان را به چنگ آورد و تا تفلیس پیش آمد، اما بیماری و سپس مرگ وی در حوالی رود گر^۲، موجب عقب نشینی سپاهیان وی در برابر اباقاخان شد. جانشین وی منگوتیمور (۶۷۸-۶۶۵ ق.) نیز چندین بار به جنگ اباقاخان آمد، اما کاری از پیش نبرد. پس از وی برادرش تودامنگو (۶۸۵-۶۷۸ ق.) به سلطنت رسید و دو بار با ارغون (۶۹۰-۶۸۳ ق.) وارد جنگ شد، اما هر بار شکست

۱. رود ترک (Terek) از کوه‌های قفقاز سرچشمه می‌گیرد و به دریای خزر می‌ریزد.

۲. رود گر یا کورا، از رودهای بزرگ قفقاز، از شمال قارص سرچشمه می‌گیرد و در جنوب با رود ارس یکی می‌شود و به دریای خزر می‌ریزد.

خورد. در این زمان، یکی از امیران قدرتمند اردوی زرین نوقای، وی را به نفع برادرزاده‌اش به نام توله‌بوقا (688-685 ق.) به کناره‌گیری مجبور کرد. فرمانروای جدید نیز به سبب شکست‌هایش در نواحی غربی در صدد بود تا با حمله به آذربایجان ناکامی‌های خود را جبران کند، اما زمام امور اردوی زرین در دست امیرنوقای بود و موفقیت‌چندانی در حمله به آذربایجان به دست نیاورد. سرانجام گروهی از امیران، در رأس آنها امیرنوقای، وی را به قتل رساندند و یکی از پسران منگوتیمور را به نام توقتا (711-689 ق.) به سلطنت نشانند. فرمانروای جدید به سبب مشکلات داخلی، به ویژه درگیری با امیر نوقای- که در نهایت توانست این امیر «تاجبخش» را از میدان به در کند- گذشته از پاره‌ای درگیری‌های جزئی، بر خلاف پیشینیان، در برابر ایلخانان سیاست مسالمت‌آمیزی در پیش گرفت و از طریق دیپلماسی و گفت و گو مطالبات خود را پی گرفت. وی سه سفیر با هیئتی سیصد و بیست و پنج نفری در سال 702 ق. به دربار غازان (703-694 ق.) فرستاد و از آنها خواست که استرداد اران و آذربایجان را بی‌پرده نزد ایلخان مطرح کنند. غازان خان گرچه شمشیر را حکم قرار داد، اما به هیئت لطف و عنایت کرد و به توقتای پند داد که از جاده وفاق منحرف نشود.^۱

مصالحه میان اردوی زرین و ایلخانان دیری نپایید و بار دیگر در زمان ابوسعید (736-716 ق.) تعرض خوانین دشت قیچاق از سر گرفته شد. اوزبک خان (741-

1. مارکو پولو، 320-326: 1350؛ رشیدالدین، (1374: 532/1-526)؛ وصاف الحضرة، 1383: 222-221، 36-35؛ بناکتی، 1348: 428-424، 395-396، رمزی، 1423هـ.ق: 413/1-420، مستوفی، 1364: 59؛ خواندمیر، 1380: 108/3؛ ساندرز، 1361: 158-152؛ اقبال آشتیانی، 1381: 220، 212-211، بویل، 1387: 335/5؛ عباسی و محمدی، 1390: 65-64، کریمی و رسولی، 1392: 5-3.

712 ق.) جانشین توفتای پس از اتحاد با مملوکان مصر و شام^۱، در سال 718 ق. همزمان با ایشان به قلمرو ایلخانان هجوم آورد و از سوی دیگر، ملک یسور از جغتای را برای حمله به خراسان تحریک کرد (رمزی، 1423 ق.: 506/1). مملوکان دیار بکر را در تصرف گرفتند و جغتاییان به نواحی شرقی هجوم آوردند و اوزبک خان نواحی آن سوی دربند را غارت کرد. ابوسعید توانست در چند جبهه دشمنان را شکست دهد؛ به ویژه امیر چوپان قیچاقیان را در حوالی رود کر شکست داد و وادار به عقب‌نشینی کرد (قطبی اهری، 1389: 209-208؛ حافظ ابرو، 1350: 135-132؛ تتوی و قزوینی، 1381: 4406/7).

خان دشت قیچاق بار دیگر در اواخر سلطنت ابوسعید رو به سوی آذربایجان نهاد، زیرا بر این باور بود که «اران و آذربادگان قدیما داخل ممالک باتو بوده، باید که پادشاه به ما ارزانی دارد و چون بارها این استدعا رفته بود و سلطان بوسعید قبول نکرده عزیمت دارد که لشکر از دربند بگذرانند...» (شبانکاره‌ای، 1381: 290/2-289). ابوسعید که در صدد تدارک سپاه علیه وی بود، در 736 ق. در ناحیه قراباغ درگذشت و امرا بلافاصله آریا خان (حک: 736 ق.) را به سلطنت برگزیدند و به مقابله با اوزبک خان پرداختند. آریا خان، بغداد خاتون دختر امیرچوپان و همسر سلطان را به اتهام مسموم کردن ابوسعید و همچنین مکاتبه با اوزبک و تحریک وی در حمله به ایران به قتل رساند و با تدارک سپاه، بار دیگر در کنار رود کورا، قیچاقیان را شکستی سخت داد (حافظ ابرو، 1350: 192-188).

1. مملوکان (922-648 ق./ 1517-1520 م.) غلامان ترک، مزدور قصر ملک نجم الدین ایوب صالح بودند. رهبر آنان معزالدین آیبک با مشارکت شجره الدر زوجه ملک صالح ایوبی، تورانشاه جانشین ملک صالح را در 647 ق. به قتل رساند و پس از ازدواج با شجره الدر در 648 ق. دولت ممالیک مصر را بنیان نهاد (نک: لین پل، 1363: 75-70).

بدین ترتیب، در طول حیات سیاسی ایلخانان، خوانین دشت قبیچاق با وجود تعرض‌های متعدد نتوانستند به خواسته دیرین خود برسند. گویا وحدت سیاسی و نظامی این دوره، آذربایجان را با مرکزیت تبریز که بسیار رونق نیز یافته بود، از گزند حملات آنان مصون می‌داشت. اما پس از مرگ ابوسعید و تجزیه دولت ایلخانان به ویژه در مناسبات با چوپانیان و سپس جلایریان، شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

مناسبات خوانین دشت قبیچاق (اردوی زرین) با آل جلایر

جلایریان از اخلاف چنگیزخان نبودند، اما به عنوان یکی از قبایل مغولی متعهد چنگیز همواره نقش عمده‌ای در فتوحات مغولی و سپس تأسیس دولت ایلخانی داشتند. به نقل از رشیدالدین فضل الله همدانی، آل جلایر جناح چپ لشکر چنگیز را نگاه می‌داشتند و ایلکا نویان امیر جلایری نقش عمده‌ای در تأسیس دولت ایلخانان ایفا کرد (رشیدالدین، 1374: 49/1-47). نوّه ایلکا امیرحسین بن آقبوقا، از دختر ارغون اولجتای خاتون دو پسر داشت: شیخ علی و شیخ حسن. در سال 730 ق. شاهزاده اردوی زرین، تینی بیگ پسر اوزبک خان که پس از وی نیز به مدت یک سال (742-741 ق.) سلطنت کرد، انوشیروان خاتون، دختر امیر شیخعلی جلایری را به زنی گرفت (قطبی اهری، 1389: 216؛ تتوی و قزوینی، 1381: 4219/6؛ بیانی، 1382: 12؛ Brent, 1976: 7). این نخستین ارتباط خوانین دشت قبیچاق با خاندان جلایری است، اما چنین به نظر می‌رسد که این ازدواج اهمیت سیاسی چندانی نداشت، زیرا در روابط اوزبک خان با ایلخانان و خاندان جلایری تغییری پدید نیامد و اوزبک خان چندین سال بعد حمله به قلمرو ایلخانان را از سر گرفت. علاوه بر این، سلطنت تینی بیگ نیز بیش از یک سال

طول نکشید تا حاصل این ازدواج در روابط دو طرف ملاحظه شود، زیرا در این زمان با شورش برادرش جانی بیگ (۷۵۸-۷۴۲ ق.) مواجه شد و به دست وی به قتل رسید.

ارتباط خوانین دشت قبچاق با امرای آل جلایر را باید در تداوم تعرض‌ها و دعوی مستمر آنان بر آذربایجان پی گرفت. تجزیه دولت ایلخانان و درگیری میان حکومت‌های محلی آل چوپان و آل جلایر، آذربایجان را در مقابل تعدی‌های فرمانروایان دشت قبچاق بسیار آسیب‌پذیر کرد. در این زمان ابتدا امرای چوپانی شیخ حسن کوچک (۷۴۴-۷۳۸ ق.) و برادرش ملک اشرف (۷۵۸-۷۴۴ ق.) در رقابت با شیخ حسن جلایری (۷۵۷-۷۴۰ ق.) بر تبریز، تختگاه ایلخانان حکومت کردند. رشد و شکوفایی تبریز در دوره ایلخانان به تدریج کاهش یافت. به نوشته قطبی اهری، در مدت حکمرانی ملک اشرف بر تبریز سه چیز در آذربایجان به وفور یافت می‌شد: «ظلم، گرانی، وبا» (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۳۲). در اثر ظلم و ستم وی بر مردم، بسیاری از اهالی تبریز به دشت قبچاق و دیگر مناطق چون گیلان، شروان و گرجستان کوچ کردند (همان)؛ از جمله قاضی محی الدین بردعی، که به دشت قبچاق پناه برد و در آنجا جانی بیگ را به حمله به آذربایجان برانگیخت (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۳۳-۲۳۲).

حمله جانی بیگ به تبریز و قتل ملک اشرف و برچیدن دودمان چوپانی، با جلوس سلطان اویس در سال ۷۵۷ ق. در بغداد مقارن بود (بیانی، ۱۳۸۲: ۳۴). حکام جلایری، شیخ حسن بزرگ و پسرش سلطان اویس، از حمله خان دشت قبچاق به آذربایجان و برافکندن چوپانیان روی موافق نشان دادند، زیرا اولاً از تهدیدی که از جانب امرای چوپانی بر بغداد می‌رفت، خلاصی یافتند و ثانیاً زمینه را برای تسلط آنان بر آذربایجان فراهم آورد.

اگر چه جانی بیگ آرزوی دیرین فرمانروایان اردوی زرین را برای تصرف آذربایجان برآورده کرد، اما حضور آنان در آذربایجان بسیار متزلزل بود. طولی نکشید که وی به دلیل انحرافی که در مزاج داشت، به دشت قبچاق برگشت و پسر خود بردی بیگ را بر آذربایجان گماشت. شش ماه بعد نیز به سبب بیماری، در سال 758 ق. درگذشت و بردی بیگ یکی از امیران به نام اخی جوق را به نیابت از خود بر آذربایجان گماشت و برای تصاحب تاج و تخت به دشت قبچاق بازگشت (حافظ ابرو، 1350: 236؛ نطنزی، 1383: 69). در این زمان اگر چه خوانین اردوی زرین آذربایجان را ترک کردند و ارتباط چندانی میان آنان و سلطان اويس جلایری گزارش نشده است، اما از آنجا که اخی جوق نیابت سلطنت خوانین دشت قبچاق را بر آذربایجان بر عهده داشت، ذکر آن خالی از اهمیت نیست.

اخی جوق به مدت یک سال (759-758 ق.) از جانب بردی بیگ بر تبریز حکمرانی کرد؛ با اشرفیان کنار آمد و همچون زمان ملک اشرف، ظلم و تعدی را از سر گرفت. گفته‌اند که وی با مملوکان مصر و شام نیز ارتباط داشت، زیرا در دیوان رسایل مملوکان نامه‌هایی خطاب به وی دیده می‌شود (قلقشندی، ابی تا: 284/7)، با این همه، قدرت وی به سبب تهدیدهای پیش روی از جانب سلطان اويس در بغداد و امیر مبارزالدین محمد مظفری از فارس بسیار متزلزل بود (مینورسکی، 1337: 27؛ wing، 88: 2007). ضمن اینکه به سبب تکیه بر اشرفیان، چندان پایگاه مردمی نیز نداشت. سلطان اويس، نخست وی را در حوالی کوه سیتای میان آذربایجان و کردستان، شکست داد، ولی او به نخجوان گریخت و در آنجا به تدارک سپاه پرداخت. اويس یکی از امیران خود به نام امیر علی پیلتن را در تعقیب وی فرستاد، اما پیلتن به سپاه دشمن پیوست و

سلطان اویس ناگزیر شد به بغداد عقب نشینی کند. از سوی دیگر، چون امیر مبارزالدین محمد حاکم مظفری فارس دانست که سلطان اویس آذربایجان را رها کرده است و از جانب دشت قبچاق نیز تهدیدی وجود ندارد، به تبریز لشکر کشید و چهار ماه تبریز را در تصرف گرفت، تا آنکه سلطان اویس بار دیگر متوجه آذربایجان شد و امیر مظفری بدون مقاومت و هیچ گونه درگیری تبریز را رها کرد. پس از آن، سلطان اویس با شکست و قتل اخی جوق بر تبریز مستولی شد و آنجا را پایتخت ییلاقی خود قرار داد.^۱

در این زمان اردوی زرین گرفتار جنگ‌های داخلی بود و بردی بیگ (758-760 ق.) پس از ترک ایران فقط دو سال بر دشت قبچاق حکومت کرد. پس از آن تا بیست سال، قبچاق صحنه نزع میان مدعیان سلطنت بود و عملاً قدرت در دست یکی از امیران تاجبخش به نام ممای باقی ماند (گروسه، 1368: 668-664؛ ساندرز، 1361: 161). آخرین تهدید در زمان سلطان اویس از جانب دشت قبچاق، بازگشت تیمورتاش بن اشرف چوپانی بود. زمانی که جانی بیگ پس از فتح تبریز به قبچاق بازگشت، تیمورتاش، پسر ملک اشرف و خواهرش سلطان بخت را همراه خود به دشت قبچاق برده بود، اما پس از آنکه میان خاندان اردوی زرین جنگ و نزاع افتاد، تیمورتاش فرصت یافت و نزد خضر شاه حاکم اخلاط رفت و در صدد حمله به سلطان اویس برآمد، اما خضر شاه به سبب تهدید سلطان اویس و به اشاره وی، تیمورتاش را به قتل آورد و سر او را به تبریز نزد سلطان اویس فرستاد (حافظ ابرو، 1380: 323/1-322).

۱. در این زمینه بنگرید به: قطبی اهری، 1389: 246-240؛ حافظ ابرو، 1350: 190-189؛ نطنزی، 1383: 133؛ بیانی، 1382: 35-34؛ مشکور، 1352: 590-587.

۲. شهری در کنار دریاچه وان و جزء بلاد ارمنیه و اکنون از شهرهای ترکیه است.

اوضاع نابسامان اردوی زرین موجب تحکیم سلطنت جلاویریان شد. شاخهٔ خاندان باتو پس از بردی بیگ از میان رفت و ممای، امیر قدرتمند اردوی زرین خان‌های مطیع را بر تخت می‌نشاند، سپس بر کنار می‌کرد، تا آنکه توقتمش (حک: 793-778 ق.) از خاندان آورده- پسر بزرگ جوچی و بنیانگذار اردوی سفید- در سایهٔ حمایت تیمور لنگ (807-771 ق.) در سال‌های 778-777 ق. بر رقیب و عموی خود اوروس خان و پسرش توقتاقیا غلبه یافت و سپس در سال 780 ق. با شکست ممای، دو اردوی سفید و زرین را تحت حکومت واحد در آورد (گروسه، 1368: 668-666؛ ساندرز، 1361: 161؛ رویمر، 1379: 67). با وجود آنکه توقتمش خان سلطنت خود را مدیون تیمور بود، اما پس از تحکیم موقعیت خود «پای از جاده موافقت و مخالفت حضرت صاحبقرانی بیرون نهاده، سر به طغیان و عصیان برآورده و یاغی شد» (یزدی، 1387: 572/1).

توقتمش خان برای مقابله با تهدیدهای احتمالی تیمور، در صدد اتحاد با سلطان احمد (813-784 ق.) جلاویری برآمد. به نوشتهٔ حافظ ابرو، وی همواره کسانی را نزد سلطان احمد می‌فرستاد. به ویژه زمانی که تیمور استرآباد را فتح و سپاهیان را در دربند مستقر کرده بود، فرستادهٔ وی، قاضی سرای از راه دربند به تبریز آمد، اما در این زمان سلطان احمد تبریز را به سمت بغداد ترک کرده بود و در بغداد فرستادهٔ توقتمش را پذیرفت (حافظ ابرو، 1350: 281). از نوشتهٔ حافظ ابرو پیداست که نمایندگان در چندین نوبت از دشت قبیچاق به دربار سلطان احمد گسیل می‌شدند، اما به طور مشخص تنها از قاضی سرای نامی به میان آمده است. به نوشتهٔ بیانی، خان دشت قبیچاق بارها سفیران نزد سلطان احمد می‌فرستاد و خواستار اتحاد ضد تیمور می‌شد، اما آخرین سفیر قاضی سرای

از شخصیت‌های معتبر دشت قیچاق بود. وی برای سلطان احمد پیغام آورد که خان دشت قیچاق ۵۰ هزار سپاه فراهم آورده و در انتظار اتحاد با اوست (بیانی، ۱۳۸۲: ۷۸).

مأموریت قاضی سرای به سرانجام نرسید، زیرا: «قاضی را مغول بجهای ملازم بود بغایت صاحب جمال، سلطان احمد را با او تعشقی پیدا شد. قاضی از این معنی انفعال بسیار داشت و آن را ماده مخالفتی گردانید. چون مراجعت کرد و به لشکریان و امرا رسید گفت صلاح در آن است که شما چندان توقف کنید که من تفتمش را ببینم، خود به تعجیل رفته صورت قضیه رفع کرد. تفتمش حکم کرد که امرا در عقب سلطان احمد بروند و او را گرفته بیاورند» (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۱؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۷۴/۲).

البته این موضوع در قطع ارتباط و تیرگی روابط دو طرف چندان اهمیتی نداشت و نباید جاه طلبی‌های توقتمش خان را نیز نادیده گرفت. گویا توقتمش با اعزام قاضی سرای اهداف دیگری را دنبال می‌کرد. بنابر گزارش‌ها، زمانی که قاضی سرای از دریند رو به سوی تبریز داشت، کسی نزد توقتمش فرستاد تا به عرض برساند که میدان برای حمله خالی است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۳۳/۲؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۷۳/۲).

به نظر گروسه، توقتمش خان نیز همچون اسلاف خود خان‌های دشت قیچاق یعنی برکه و جانشینانش، همواره در صدد تسخیر آذربایجان بود (گروسه، ۱۳۶۸: ۷۲۱). از سویی، به نظر می‌رسد که سلطان احمد نیز از قدرت‌های نوظهور چندان احساس خطر نمی‌کرد. این موضوع را می‌توان از پاسخ وی به نامه شاه ولی حاکم مازندران دریافت. به نوشته ابن عربشاه، چون تیمور عزم خراسان کرد، نامه‌ای به شاه ولی نوشت و او را به فرمانبرداری خواند، اما شاه ولی سرباز زد و به تیمور پاسخ درشت داد؛ آنگاه در نامه‌ای به سلطان احمد، او را از نامه تیمور و پاسخ خویش بی‌گماهیاند: «من در مرز کشور شما قرار دارم

چون کار من بسامان شود شما را کار بسامانست و اگر صدمتی از جانب تیمور مرا دریابد شما را نیز فرا گیرد، پس هرگاه به کمک من برخیزید این فتنه از دیار شما بگردانم و گر نه بر شما رسد آنچه از معنی این شعر توانید یافت: ریش همسایه چون تراشیدند... ریش خود آب زن که نوبت توست» (ابن عربشاه، 1365: 36). سلطان احمد نیز تیمور را خرد شمرد و چنین پاسخ داد: «خود مردکی دست شکسته را چه از دست برآید و جغتایی لنگ را کدام یارا که به سوی عراق پای گذارد مکان را با مکان فرق بسیار است و عراق را خراسان پنداشتن محض پندار، او هرگاه نیت به جانب دیار ما معطوف دارد هر آینه مرگ را پذیره شده است و با پای خود به عرصه هلاک در آمده است» (همان، 37-36).

اگر چه در مآخذ، از پاسخ سلطان احمد به توقتمش سخنی به میان نمی‌آورند، اما از لحن غرورآمیز نامه سلطان احمد در باره تیمور به شاه ولی می‌توان نتیجه گرفت که او در برابر پیشنهاد توقتمش خان نیز چنین رفتاری در پیش گرفته بود. حمله توقتمش خان به تبریز، بلافاصله پس از بازگشت قاضی سرای در سال 780 ق. از سوی، حاکی از پیش دستی وی بر تیمور در حمله به آذربایجان است و از سوی دیگر، از موضع سلطان احمد در برابر توقتمش خان حکایت دارد.

چون خان قیچاق روی به تبریز نهاد، سلطان احمد بر اثر ضعف و بیماری عازم بغداد شد و شاه ولی حاکم مازندران را در تبریز بر جای خود گماشت. وی در مقابل توقتمش تاب نیاورد و به خلخال گریخت. مردم جوانب شهر را مستحکم کردند و به دفاع از خویش پرداختند، اما بیش از یک هفته تاب نیاوردند و سپاهیان قیچاق شهر را عرصه نهب و غارت کردند: مساجد و مدارس تخریب شدند و بر زنان و دختران دست تطاول گشودند؛ بسیاری را به بردگی گرفتند و اموال و نفایس و ذخایر تبریز را به یغما بردند

(حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۲-۲۸۱؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۷۴/۲-۵۷۳؛ کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۹۳-۲۹۲).

شرح این فجایع در گزارش مؤلفی ناشناخته که خود شاهد وقایع بود، با عنوان «رسالة فی الواقعة الکبری فی تبریز یا نفته المصدور تبریز»^۱ به تفصیل آمده است: «آن ملاعین کفار از دروازه مهاده مهین و ویجویه مدخل ساختند و محله به محله و سرای به سرای می‌گرفتند تا تمامت شهر مسلم شد... آه از اطفال معصوم که معروض شمشیر آبدار شدند، و اوایلا از مخدرات ابکار که در قبضه کفار نابکار اسیر گشتند، واحسرتا از اصحاب حسن و جمال که در تصرف رجال آمدند... هر چه بر روی زمین بود از نقود و اجناس و ملبوسات و مفروشات و مأكولات و مرکوبات به تمامی استیفا نمودند... بعد از آن قصد عورات و ذراری غلمان اهل اسلام کردند تا قریب پنجاه هزار موحدان دیندار اسیر قهر کفار گشتند. دختران جمیله از جنب مادران و زنان عقیفه از کنار شوهران می‌کشیدند... در مساجد و مجامع می‌ریختند و عقوبت و عذاب اهل اسلام می‌کردند و آنچه می‌دیدند می‌ستدند و زیادت می‌طلبیدند، خمر می‌آشامیدند و منبرها می‌کوفتند و قنادیل می‌شکستند و مصاحف پاره می‌کردند، و اوراق در پای می‌انداختند... مسجد را دیدم که از شعله آتوها که افروخته بودند چون روز روشن شده بود و مسلمانان را بدان آتش می‌گردانیدند و شکنجه می‌کردند... مولانا اعظم نجم الملة و الدین سمار، قاضی قطب الدین عبیدی، صاحب اعظم امیر اتابک دزماری، خواجه غیاث الدین کافی همدانی، خواجه

۱. مؤلف این رساله را برای امیر شجاع الدین بهادر عادل آقا نوشت. وی یکی امرای مخالف سلطان احمد بود که پس از تخلیه آذربایجان از قیچاقیان در جنگ با سلطان احمد بر تبریز مسلط شد و سفیری نزد میرانشاه پسر تیمور حاکم خراسان فرستاد و نسبت به امیر تیمور اظهار اطاعت کرد (مشکور، ۱۳۵۲: ۶۱۳). نسخه این رساله در کتابخانه عارف حکمت شهر مدینه نگهداری می‌شود. حافظ حسین کربلایی در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان آن را نقل کرده است (همان، ۶۰۶-۶۰۳).

نورالدین مسکی را بکشتند و امیر سید رضی آذربایجانی را به آتش شکنجه دادند و ضیاء الدین بزازی را حمالی سبوی شراب دادند» (مشکور، 1352: 612-603).

گویا حملهٔ توقتمش به تبریز تنها برای غارتگری بود، وی نیک می‌دانست که تیمور دیر یا زود به آذربایجان یورش خواهد آورد، زیرا که در همین زمان استرآباد را نیز فتح کرده بود. توقتمش درصدد بود پیش از آنکه پای تیمور به آذربایجان برسد، این نواحی پر رونق و ثروتمند را غارت کند. گزارش‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که حملهٔ وی تنها برای غارتگری صورت گرفت: «هر چه از فساد و جور در امکان بود گنجید به تقدیم رسانیدند... و هم در زمستان [787 ق.] برده‌ها گرفته و غارت‌ها جمع کرده مراجعت نمودند» (حافظ ابرو، 1350: 282-281). بازگشت قبیچاقیان بلافاصله پس از غارت تبریز، به سبب تهدیدی بود که از جانب تیمور می‌رفت، زیرا در اوایل سال 788 ق. تیمور یورش به ایران را از سر گرفت و آذربایجان، لرستان، گرجستان و شروان را فتح کرد. از سوی، سلطان احمد را از آذربایجان و بعدها از بغداد متواری کرد و از سوی دیگر، در پایان یورش سه ساله در 790 ق. به دشت قبیچاق لشکر کشید و توقتمش خان را به سرنوشت سلطان احمد دچار کرد. توقتمش خان اگر چه تا سال 793 ق. با جنگ و گریز فرمانروای دشت قبیچاق باقی ماند، اما از این زمان تیمور وی را از سرای بیرون راند و او پس از سال‌ها در بدری، در 807 ق. به دست ایدیکو، یکی از امیران سابق تیمور که اینک دشمن تیمور بود، به قتل رسید. پس از مرگ وی، اردوی زرین تجزیه شد و رو به اضمحلال رفت.^۱

۱. در این زمینه بنگرید به: نطنزی، 1383: 262، 80-70؛ یزدی، 11387: 1/673-671، 616-611، 574-559؛ شامی، 1363: 125؛ حسینی تربتی، 1342: 126-124؛ کلاویخو، 1374: 297-294؛ خواندمیر، 1380: 585/3.

نتیجه

روابط خوانین دشت قبیچاق با آل جلایر را باید با توجه به رویکرد خصمانه دیرین میان آنان با ایلخانان حاکم بررسی کرد. محور اصلی منازعات، آذربایجان بود که خوانین دشت قبیچاق همواره برای حاکمیت بر آن دعوی داشتند. در اواخر سلطنت شیخ حسن جلایری (۷۵۷-۷۴۰ ق.) و اوایل سلطنت پسرش سلطان اویس (۷۷۶-۷۵۷ ق.) در بغداد، جانی بیگ (۷۵۸-۷۴۲ ق.) خان دشت قبیچاق، با لشکرکشی به آذربایجان و برافکندن چوپانیان، زمینه را برای تسلط جلایریان بر آذربایجان فراهم آورد: جانی بیگ بلافاصله به دشت قبیچاق بازگشت و با مرگ وی در ۷۵۸ ق. بردی بیگ جانشین وی در تبریز، برای رسیدن به تاج و تخت آذربایجان را رها کرد. نایب وی امیر اخی جوق در جنگ با سلطان اویس شکست خورد و آذربایجان به تصرف جلایریان در آمد. از این پس، در طول سلطنت سلطان اویس و جانشین وی سلطان حسین (۷۸۴-۷۷۶ ق.) گزارشی از درگیری میان دشت قبیچاق و جلایریان دیده نمی‌شود. اردوی زرین پس از مرگ جانی بیگ دستخوش جنگ‌های داخلی و مسأله جانشینی بود و بنابراین، فرصت چندانی برای توجه به آذربایجان نداشتند، اما با ظهور توقتمش خان (۷۹۳-۷۷۹ ق.) از اردوی سفید و الحاق اردوی زرین، بار دیگر خان دشت قبیچاق متوجه آذربایجان شد. در این زمان، توقتمش خان در رقابت با تیمور لنگ، چند نوبت سفیرانی نزد سلطان احمد فرستاد و خواهان اتحاد با سلطان جلایری شد، اما همزمان، سپاهیان را نیز در مرزهای ایران مستقر کرد. از این اقدام می‌توان چنین نتیجه گرفت که هدف خان دشت قبیچاق از اعزام سفراء، گردآوری اطلاعات و بررسی اوضاع آذربایجان بود، چنانکه قاضی سرای، سفیر دشت قبیچاق، کسی نزد توقتمش فرستاد و عرصه را برای حمله خالی گزارش داد. از

سوی دیگر، سلطان احمد نیز از سفرای توقتمش استقبال نکرد و حتی رفتار نامناسبی در پیش گرفت و بدین ترتیب، بهانهٔ حمله به دست خان قبیچاق افتاد. در نتیجه، توقتمش خان با استفاده از فرصت، پیش از آمدن تیمور به آذربایجان لشکر کشید (زمستان 787 ق.). شاه ولی، نمایندهٔ سلطان احمد در آذربایجان، تاب ایستادگی نیاورد و توفان غارت و قتل عام سپاه قبیچاق بر تبریز فرود آمد، اما آنها بلافاصله با نزدیک شدن خطر حملهٔ تیمور به قبیچاق بازگشتند و سلطان احمد به تبریز در آمد. با آمدن تیمور، که به یورش سه ساله (790-788 ق.) معروف است، سلطان احمد از آذربایجان و بعدها از بغداد گریخت. از آن پس قدرت جلایریان رو به اضمحلال رفت و در پایان یورش سه ساله رو به سوی دشت قبیچاق نهاد؛ توقتمش را به سرنوشت سلطان احمد گرفتار کرد و زمینه را برای تجزیه و افول اردوی زرین فراهم آورد.

منابع و مأخذ:

- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۶۵)، *زندگی شگفت آور تیمور*، ترجمه: محمد علی نجاتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۹)، *تاریخ مغول*، ج ۲، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- بناکتی، ابوسلیمان داود بن ابی الفضل محمد (۱۳۴۸)، *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*، تاریخ بناکتی، به تصحیح: جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بویل، جی. آ (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۲)، *تاریخ آل جلایر*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۱)، *تاریخ الفی*، ج ۶ و ۷، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ج ۲، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۱ و ۲، به تصحیح: محمد قزوینی و سید شاهرخ موسویان، تهران: انتشارات دستان.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۵۰)، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به کوشش: خانبابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- _____ (۱۳۸۰)، *زبده التواریخ*، ج ۱ و ۲، به تصحیح: سید کمال حاج سید جوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲)، *تزوکات تیموری*، تهران: کتابفروشی اسدی.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۳، چ ۴، تهران: خیام.
- رمزی، م.م (۱۴۲۳ ق.)، *تلفیق الاخبار و تلخیص الآثار فی وقایع قران و ملوک التتار*، مجلد الاول، بیروت: دارالکتبه العلمیه.
- رویمر، ه. ر (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی.
- ساندرز، (۱۳۶۱)، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، به تصحیح: پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱)، *مجمع الانساب*، ج ۲، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

- عباسی، جواد و مریم عباسی (1390)، «تأثیر حکومت‌های ثالث بر مناسبات ایلخانان و آلتین اردو (اردوی زرین)»، مطالعات تاریخ اسلام، سال 3، شماره 9.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین (1383)، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، ج 2، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عون الهی، سید آغا (1387)، **تاریخ پانصد ساله تبریز**، ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی، تهران: امیرکبیر.
- قطبی اهری، ابو بکر (1389)، **تواریخ شیخ اویس** (جریده)، به کوشش: ایرج افشار، تبریز: انتشارات ستوده.
- قلقشندی، احمد بن علی [بی تا]، **صبح الاعشی فی صناعه الانشاء**، ج 7، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- کریمی، علیرضا و حسین رسولی (1392)، «عوامل تنش در روابط ایلخانان با اردوی زرین»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال 14، شماره 54.
- کلاویخو، گونسالس (1374)، **سفرنامه کلاویخو**، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گابریل، آفونس (1381)، **مارکوپولو در ایران**، ترجمه: پرویز رجی، تهران: اساطیر.
- گروسه، رنه (1368)، **امپراتوری صحرا نوردان**، ترجمه: عبدالحسین میکده، چ 3، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لین پل، استانلی (1363)، **طبقات سلاطین اسلام**، ترجمه: عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب.
- مارکوپولو (1350)، **سفرنامه مارکوپولو**، با مقدمه: جان ماسفیلد، ترجمه: حبیب الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مستوفی، حمدالله (1364)، **تاریخ گزیده**، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مشکور، محمد جواد (1352)، **تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری**، تهران: انجمن آثار ملی.
- مورگان، دیوید (1371)، **مغولها**، ترجمه: عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- مینورسکی، و (1337)، **تاریخ تبریز**، ترجمه و تحشیه: عبدالعلی کارنگ، تهران: انتشارات کتابفروشی تهران.
- نطنزی، معین الدین (1383)، **منتخب التواریخ معینی**، به اهتمام: پروین استخری، تهران: اساطیر.
- وصاف الحضره، عبدالله بن فضل الله (1383)، **تحریر تاریخ وصاف**، به کوشش: عبدالحمید آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (1374)، **جامع التواریخ**، ج 1، به کوشش: بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- یزدی، شرف الدین (1387)، **ظفرنامه**، ج 1، به تصحیح: سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- Brent, p (1976), **The Mongol Empire**, Weidenfeld and Nicolson, London.
- Halprin, Charles C (1983), "Russia in the Mongol Empire in comparative perspective", Harvard Journal of Asiatic studies, 43, No 1, pp 239- 261.
- Waugh, Daniel C (2009), "The Golden Horde and Russia", in Genghis khan and the Mongol Empire", University of Washington Press, Washington, pp172- 179.
- Wing, P (2007), "Decline of the Ilkhanate and the Mamluk sultanates Eastern frontier", Mamluk studies review, 11, No 2, pp 77-78.

